

به شرط آن که ز مجلس، سخن به در نرود

کمدی رمانتیک بیلی وایلدری و ویژگی ناظران عشق

چاپ شده در : مجله شهروند امروز

از خصلت هایی که همواره به فیلمسازان مؤلف نسبت داده می شد و می شود، دست کم در تعاریف کلاسیک نقد مؤلف در دوره فرانسوی اش، این نکته است که فیلم هایشان حتی فارغ از داشتن یا نداشتن فیلمنامه نویسان واحد، با عناصر مشترک بسیاری همراه اند. همین بحث البته در باب عناصر بصری و رفتارهای تکنیکی فیلم های هر فیلمساز مؤلف هم مطرح است. اما عموماً به جهت نزدیکی مشخص تر میان ویژگی های مضمونی و روایی فیلمنامه با آن چه «جهان بینی» مؤلف نام می گیرد، تأکید بر ویژگی های مشترک فیلمنامه ها بخش عمده ای از این مباحث را تشکیل می دهد. آن چه به «دنیای مؤلف» مشهور است، با همین درونمایه های اصلی و فرعی تکرار شونده شناخته می شود.

هر چه این شروع برای نوشته ای درباره یکی از سرخوش ترین کارگردانان تاریخ سینما، مردی با طنزی نبوغ آمیز چه در فیلم ها و چه در حرف هایش، عبوس به نظر می رسد، برای ورود به بحث در خصوص یکی از ویژگی های کاملاً مهجورمانده «کمدی رومانتیک» های او ضروری است. وایلد در اغلب این فیلم ها، چه دو سه کمدی رومانتیکی که پیش از ۱۹۵۷ ساخت و چه در آنها که بعد از این مقطع، با شروع همکاری عمری او و آی.ای.ال (همان "یال") دایموند نوشته شد، گویا به طرز حیرت انگیزی اصرار داشت که یک شخصیت/مضمون فرعی مهم را در کنار زوج/خط اصلی قصه، حفظ کند و پیش ببرد: او همیشه یک نفر را در نزدیکی شخصیت های اصلی و عاشق فیلم، طوری قرار می داد که عموماً همچون نوعی ناظر یا گاه هم «نگهبان عشق» شان عمل کند. چگونگی انجام این کار با ظرافت ها و رندی هایی که در متن هر فیلم و فیلمنامه او به کار رفته و همچنین دلالتی که این ویژگی فیلمنامه ها در دنیای ذهنی و حسی خاص او دارند، مسیر اصلی این مطلب را شکل خواهد داد. در جهان بزرگانی در قامت وایلد، تنها می توان به دستیابی به همین تک نکته های ویژه باقی مانده از پس سال های سال تحلیل و تحسین شدن، دل خوش داشت.

وقتی در اولین کمدی رومانتیک وایلد، «سابرینا» (۱۹۵۴) دختر شوهر خانواده متمول لارابی عاشق دیوید پسر ارباب (با بازی ویلیام هولدن) می شد و توماس فیرچیلد (با بازی جان ویلیامز) پدر سابرینا (با بازی آدری هپورن) او را به بهانه درس آشپزی گرفتن، به پاریس می فرستاد تا فکر دیوید هم از سرش بیفتد، جلوه هنوز خفیفی از آن کاراکتر «ناظر عشق» داشت در فیلم های وایلد شکل می گرفت. در خود پاریس، یک بارن پا به سن گذاشته (با بازی مارسل دالیو، بازیگر مشهور آثار ژان رنوار) که به کلاس آشپزی هم آمده، از روی پختگی یا نپختگی سوفله ای که سابرینا باید در فر می گذاشته، می فهمد که او عاشق است و اتفاقاً به وصل هم امیدی ندارد. بارن در طول روزهایی که هر دو به کلاس آشپزی می روند، روی ذهن و قلب سابرینا کار می کند تا آداب رفتار اعیانی یک بانو را برای جلب و جذب دیوید، به دخترک بیاموزد. او که یأس سابرینا از تحقق عشقش به دیوید را نتیجه بی تجربه گی می داند، چنان همدلی و همراهی مداوم و ظریفی در این مسیر از خود نشان می دهد که به واقع کارکردی همچون نگهبان عشق آن دو می یابد.

در «عشق در بعدازظهر» (۱۹۵۷) که شروع کار مشترک یکی از بزرگ ترین تیم های کمدی نویسی جهان وایلد و دایموند است، نقش پدر آریان (آدری هپورن) یعنی شواوس (موریس شوالیه) که کارآگاه خصوصی ویژه خیانت هاست در مسیر دادن یا در واقع تشخیص درستی و فریب آمیزی عشق دخترش و فرانک فلانیگان (گری کوپر)، بی شباهت به ناظری خاموش نیست. او از فلانیگان که دون ژوان بین المللی مشهوری است، می پرسد که آیا دخترش را دوست دارد یا نه؛ و با این که نگرانی ها همچنان پابرجاست، دورادور همراهی آن دو را در قطار فصل آخر فیلم نظاره می کند. این در حالی است که یک گروه موسیقی فولکلوریک چهار نفره به نام «کولی» در تمام مراحل اسیر شدن فلانیگان و آریان در دام عشق یکدیگر، با حضور خود در اتاق هتل و روی قایق در پیک نیک و حتی توی حمام بخار، همراه و ناظر این عشق اند و

در پایان فقط در همان نمای آخر فیلم، موسیقی شان به جای اندوه حسرتخوارانه دو عاشق، ساز همراهی با عشق تحقق یافته آریان و فلانیگان می زند.

بعدرت وایلدر و دایموند کار بر روی این تم و شخصیت فرعی را گسترش دادند: با نقش دکتر درایفوس (جک کراسچن) در همسایگی سی.سی. باکستر (جک لمون) در «آپارتمان» (۱۹۶۰) که مدام عیاشی های رؤسای اداره باکستر را مربوط به خود او تصور می کند و به او می گوید آدم باشد و به تصحیح رابطه نداشته اش با فرن کیوبلیک (شرلی مک لین) برسد؛ با نقش سبیل (لو جاکوبی) کافه دار نابغه «ایرما خوشگله» (۱۹۶۳) که همه مراحل تغییر گریم و گم شدن و پیداشدن نستور پاتو و لرد (هر دو با بازی جک لمون) را خودش فراهم می کند تا او بتواند خود را به ایرما (شرلی مک لین) بقبولاند؛ با نقش متقابل جری/دفنه (جک لمون) و جو/جورفین (تونی کرتیس) در «بعضی ها داغ شو دوس دارند» (۱۹۵۹) که گاه چوب لای چرخ رابطه عاشقانه دیگری می گذارند و گاه دانسته یا ندانسته، تقویت اش می کنند (با وجود این که ارتباط جری به طرز مضحکی، با یک پیرمرد خوشگذران است و حتی ناشدنی)؛ با نقش مشابه بارنی پمپ بنزین چی (کلیف اوزموند) در «احمق مرا ببوس» (۱۹۶۴) که در جوش دادن هر دو ارتباط اورویل (ری والس تون) با پالی (کیم نواک) و همسر خود اورویل (با بازی فیلیسیا فار، همسر واقعی جک لمون) نقش هرچند چلمنانه ای ایفا می کند و سرانجام با نقش ساده دلانه لوتر یا بوم بوم جکسون (بابازی ران ریچ) برای احیای دوباره رابطه آشفته و سودجویانه هری هینکل (جک لمون) و سندی (جودی وست).

نمونه های پرشمار، جایی برای تردید در تعمد و آگاهی وایلدر از کار با این واریاسیون باقی نمی گذارند. اما در باب تأثیر این خط فرعی در دنیای آثار او، به گمانم می توان از این جا شروع کرد که آسیب پذیری و پر دست انداز شدن عشق دو آدم اصلی با حضور فرشته نگهبانی، مقادیری برطرف می شود و خود این، هراس آوری و همزمان کمک رسانی عناصر بیرونی را در دل رابطه ها به نمایش می گذارد. در دنیایی

که به قول سیبیل «ایرما...» ابراز نفرت در همه جایش آزاد است اما عشق، محرمیت و محرومیت می خواهد، وایلدر گویی در هیأت این مراقبان عشق، تصویر نهانی از خودش، خود بیلی وایلدرش ارائه می دهد که در نهایت از به سامان رسیدن رابطه های نیمه کاره آثارش، خرسند می شود. البته که به قدر کافی و فراتر از کافی، گیر و گرفت و پیچ و واپیچ در کارشان می آورد که عشق را کم قدر و سهل الوصول جلوه ندهد؛ اما خود همچون نگهبانی آن کنار نظارت می کند تا مطمئن شود که دست آخر، اصالت و حقانیت عشق را نگاه می دارند.